

هم بستری مجدد ساواک و واواک

مجید پهلوان

www.majidpahlavan.com

همزمان با حملات مستمر نشریات داخل کشور چون شرق و مهرنامه (توبخوان واواک) علیه انقلابیون چپ و بیشتر، اندیشه مبارزاتی آنان، هم خطی های آنها در خارج از مرزهای میهن (بازمانده ساواک) و از طریق دستگاه تبلیغاتی بی بی سی و صدای آمریکا، به موج جدید این تهاجمات پیوستند. اگر در درون مرز، موضوع انگیزه ودلاوری چپ ایرانی زیر ضرب میروود و مورد دروغ پردازی، پرونده سازی مجدد و توهین و تخریب قرار میگیرد، اما که در برون مرز، همدستان آنها در بنگاه های سخن پراکنی ماشین های تبلیغاتی اسلام سیاسی و اربابان دیکتاتور سابق، موضوع شکنجه را مورد تردید قرار دادند. باید از برنامه سازان و طراحان این موج تهاجم به انقلابیون ایرانی پرسید که جدا چرا هنوز (بی بی سی) موضوع شکنجه در زندانهای ایران مورد تردید آنهاست، چرا که در ایران و میان قربانیان دستگاه جهنمی ساواک در خارج از کشور، کسی تردیدی در آن ندارد. آیا نمیخواهند از این طریق به نفی شکنجه و آزار در جمهوری اسلامی برسند؟ این سناریو را این بار بوسیله چند عنصر مرده به تاریخ مصرف به صحنه آورده اند. احمد فراستی که طبق شواهد ارائه شده، در فضای زندانها نبوده!! و کسیکه شکنجه را "مبارزات" ساواک مینامد (بینیدگیجی طرف تابه کجاست). گویی این هماهنگی ساواک و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چیزی نباشد جز توجه اربابان جمهوری اسلامی به آتش نهفته زیر خاکستر جامعه ایران و احتمال جنبشی فراگیر پس از خوابیدن جو تبلیغاتی ناشی از امضا موافقت نامه هسته ای. در این راستا است که ساواک مرده و واواک در حال موت هم بستر میشوند تا از پیش جایگزین های تشکیلاتی و اندیشه مبارزاتی آنها و حتی یاد رفقای سابق و فرزندان زحمتکشان را بزنند.

در تقسیم بندی وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک)، نشریات اصلاح طلب با به خدمت گرفتن مزدوران کارمزدی و چند عنصر عقده ای رفته زیاد سالیان دور، با بسیج بخشی از حزب اله شرمنده (قوچانی و...) به امر مخدوش نمودن چهره مبارزان و اندیشه مبارزاتی چپ پرداخته و در این میان، جدا و حتی در کار و زیر وبم موضوع بی اطلاعند و نمیتوانند کار درست و حسابی ارائه دهند. آنچه نشریاتی چون مهرنامه و شرق جفت و جور میکنند، بیشتر شانناژ و داستان سرایی نام دارد، چرا که مبارزات انقلابیون دهه پنجاه خورشیدی در ابعاد گسترده در ذهن و خاطر دوندل جای گرفته و بویژه، کارهای قلمی برخی از آنان هنوز مورد مراجعه است. این نوع تبلیغات تهاجمی و بی پایه در ادبیات سیاسی، شانناژ نام میگیرد و فقط سبب رسوایی بیش از پیش اطلاعاتی های ماسک دار در نشریات رژیم میشود.

و اما مرده از گور در رفته ای بنام مامور عملیاتی اداره سوم ساواک (احمد فراستی) و همکاران، داستانی مفتضح تر دارند، چرا که قربانیان دستگاه مربوطه (ساواک) زنده و حاضر به پاسخ در ایران و سراسر اروپا و امریکای شمالی حضور دارند. فراستی ساواکی که به باور من نمیتوانسته رییس یا سازماندهی باشد، بیشتر به قطعه ای از ماشین شکنجه و کشتار در خارج از فضاهای بازجویی بوده و در سطحی دیگر به توطئه و جنایت مشغول بوده است. برخی می پندارند

که او عامدا خود را به بی خبری زده و ادعای عدم حضور شکنجه در زندانهای تمدن بزرگ آریامهری دارد. من اما که چنین نمی اندیشم و بیشتر به عنوان یک زندانی سیاسی سابق میخواهم که اگر بی بی سی و صدای آمریکا هم میخواهند چون گذشته اسلام سیاسی را تقویت و مردم ایران را کتک بزنند، تلاش کنند که روسای اصلی این پادوهای مفلوک و ناچیز را به صحنه آورند تا قربانیان شکنجه هم در روز روشن و مقابل انظار جهانی به پاسخ گویی به مقامی مسئول بپردازند. امثال پرویز ثابتی "ابرو کمانی" هنوز زنده و تحت حمایت و هر از گاهی دمی تکان داده است. بهتر اینکه او را برای چند برنامه به صحنه بیاورید و دست از سر این چند عنصر گریج و بی خبر هم بردارید. احمد فراستی که شکنجه با کابل (مرگبارترین شکنجه) را شکنجه نمیداند و اساسا بی خیراست که کشتار و شکنجه ساواک ربطی به تولد چریکها و سیاهکل و حضور نسل جدید انقلابیون ندارد و قزل قلعه ها از سال ۱۳۳۷ خورشیدی عملا به قتلگاه تشبیه شدند و دست بند قبانی، شلاق و ناخن کشیدن و اطو روی بدن زندانی گذاردن، سوزاندن بدن زندانی با آتش سیگار و امثالهم، هدیه های مامورین رکن ۳ ارتش و فرمانداری نظامی است که سال ۱۳۳۲ به دستگاه ساواک داده و منتقل شد. من به عنوان عددی بسیار کوچک و دانشجویی با پرونده بسیار ناچیز (شرکت در اعتصابات) اسیر همکاران بزدل جانی احمد فراستی ها شدم و در همان کمیته مشترک عهد نمودم (زمستان ۵۰) که تا نفس میکشم علیه ظلم و جنایت و نقض حقوق انسانی و دستگاه و رژیم مبارزه کنم. که سیاهکاریهای جنایتکاران را با چشم دیدم که چگونه رفقای هم بند من مثله شده اند. پاهای خونین، سینه های سوخته (گروه دزفول، زندان اوین، سال ۱۳۵۳ خورشیدی). صدها شاهد زنده حاضرند تا در دادگاهی بین المللی و تریبون های جهانی با حضور ثابتی ها و اربابان فراستی ها، شهادت دهند. اگر امثال مفتاحی و احمدزاده و بهروز دهقانی ها و صدها مجاهد و فدایی دیگر جان باخته اند ولی ماصدای آنها را شنیده ایم. جلو بیاوید و از مخفی گاهها بتان قدم پیش گذارید، که اگر جرات دارید، فراستی های قلابی را پس بکشید که شما آموزگار اصلی حفاظت اطلاعات سپاه و سپس وزارت اطلاعات هستید. که اداره هشتم ساواک درست به جمهوری اسلامی و ماشین کشتارش پیوست، تحت پوششش، جاسوس گیری!! که شکنجه و ابزار کشتار و مامورین آدم خوار چون حسین زاده (رضاعطارپور) و حسینی و... پیش از سیاهکل به جنایت مشغول بودند.

آنچه که این روزها عمه ظلم و نوکران سرمایه و پادوهای وامانده دو دستگاه امنیتی پیشین و کنونی، تلاش در جا انداختن آن دارند، این است که اکیدا ساواک و به همین زعم واواک جمهوری اسلامی نهادی ضروری و اگر هم تاسیسات امنیت داخلی آنها دست به خشونت زده و میزنند، به علت مبارزات مسلحانه انقلابیون قبلی و کنونی است، و گرنه امثال وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چون همتای پیشین خود (ساواک) به کار تخصصی حفظ امنیت و تولید نظم در جامعه و صیانت میهن علیه جاسوسان بیگانه مشغولند!!

دم خروس قضیه ای که برنامه سازان و پادوهای آنها فراموش میکنند این است که مسئله شکنجه و شلاق و تهاجم به شعور و شهامت یک ملت تاریخی و نقض حقوق فردی- شهروندی ایرانیان بر میگردد به سازه استبدادی مسئله سلطه و قدرت سیاسی و به همین زعم، سیطره اقتصادی طبقه حاکم. عقب ماندگی ما در چرخه توسعه و تمدن بشری و شبان- رمه ماندن سیستم تفکر سیاسی حکام، اعم از شاه و شیخ. قانون اساسی پیشین که مملو بود از موارد مضحک جهان سومی (چون مسئولیت شاه در حفظ و اشاعه مذهب شیعه اثنی عشری) قاطی مفاد نیکوی منشور جهانی حقوق بشر شده بود (اختلاف آزادیهای حقوق بشری

و شرط توشیح پنج مرجع جامع الشرايط برای قانونی شدن لوایح مصوبه!). اکنون هم همان موارد پسندیده آزادیهای فردی- شهروندی در قانون اساسی رژیم بربریت همراه اصل ولایت فقیه میآید که یعنی زکی! که تا ظلم و سرکوب و سانسور بوده، مبارزات مردم ایران ادامه داشته. از بابک و مازیار، تا رازی و تاریخ معاصر و انقلابیون مشروطه و بعدها چریکهای فدایی خلق. زندان، شکنجه و اعدامها ادامه دارد و پرسش اصلی اینجاست که جدا چرا شکنجه کرده و میکنند. کتمان موضوع شکنجه از سوی چند ساواکی گنج و تاریخ مصرف تمام کرده و حضور همکاران کنونی آنها دردی را دوا نمیکند. باید دید چرا همان شکنجهها را برخی قربانیان همان دستگاه ساواک در ۳۶ سال گذشته روی قربانیان خود در رژیم اسلامی در همان اوین و... اعمال کرده و میکنند و کجای کار عیب دارد. چرا تقسیم قدرتی هرگز در ساختار سیاسی میهن ما نبوده و اکنون هم نیست و تابوده، سلطه ایلها و قبیلهها بوده و تاریخ معاصر هم، همان نوع سلطه واپس مانده به خاندانهای مسلط، کودتاچیان و عمده سرمایه پیرامونی و عقب مانده رسیده است. و چرا خمینی و اسلام سیاسی به راحتی میتواند جانشین دم و دستگاه آریامهری شود؟

شاه و خمینی و حال خامنه ای و پادوهای اسلام سیاسی، همگی سرنگهدار سیستمی هستند بنام سلطه سرمایه داری پیرامونی و کپک زده. آنها هم از مادر شکنجه گر و طالب اعدام دیگران زاده نشدند. این معادله یک سویه قدرت - اطاعت و در شکل مذهبی آن امام - تسلیم است که باید عوض شود. و این معادله عوض نمیشود و خود را مجددا در اشکال دیگری باز تولید خواهد کرد، چنانچه مملکتی نفت فروش. عقب مانده و بدون عنصر تقسیم قدرت از سطح خانواده تا راس هرم سیاسی- اقتصادی مملکت باقی بمانیم. این معادله با توبمیری و خواهش و تمنا و تعویض کراوات یا عمامه نوکران سلطه سرمایه نفتی از بین نمیرود، جز حضور جایگزین مترقی و آینده دار دموکراتیک آن بدست آینده داران. که تا ماشین استبداد و شکل بندی بنیاد اقتصادی- سیاسی کنونی با سوخت سرکوب و زندان حکومت میکند، استبداد و ارتجاع در اشکالی دیگر حضور دارد و بدست جنایتکارانی دیگر. طرفه اینکه داد و فغان پادوهای ساواک و عمده روزمزد و اوواک رابا ماکاری نیست. نیکوتر آنکه ثابتیها و نیری و پورمحمدیها، فلاحیانها، به صحنه آیند تا قربانیان آنها در دو رژیم هم آماده محاکمه حضرات شوند. این گوی و این میدان.

